

مبانی نقد هنری



از با اهمیت ترین مؤلفه هائی که می تواند در عرصه ی هنری، زمینه پویایی اندیشه را به وجود آورد، نقد هنری است. از این منظر، نقدا را می باید جزئی انفکاک ناپذیر از هر آفرینش هنری دانست و حتی می توان به نوعی پذیرفت که نقد، خود آفرینشی هنری است.

واژه ی نقد در پویه پارسی معادل واژه کریتیک در ادبیات انگلیسی و فرانسوی است. کرینیک، اصطلاحی است که از واژه یونانی کریتیک گرفته شده و مفهوم آن داوری، تفاوت گذارنده و نظر دهنده است. در محاوره ی پارسی، نقد به مفهوم سره کردن از ناسره، و نمایاندن معایب و محاسن سخن به کار رفته و کلیت موضوعی آن، سخن سنجی است. به همین

سبب می توان پذیرفت که نقد، فرآیندی است تحلیلی و خردگرایانه که در برخورد با یک مؤلفه هنری، آن را تأویل و تبیین کرده و کلیات ماهوی آن را از منظر اعتباری می سنجد.

اهمیت نقد و ضرورت وجودی او کامل کننده چرخه فعالیت های هنری در عرصه ی آفرینش بوده و منتقد حد فاصل مخاطب و آفریننده اثر هنری است. منتقد می کوشد تا یک آفریده هنری را برای طیف انبوه ی مخاطبان تبیین کرده و مکانیسم ساختاری اثر را توضیح دهد.

نقد از دیدگاه ماهوی در پی آن است تا به کشف ماهیت اثر هنری دست یابد و آن را چونان فرآیندی زیبایی ساختی به دیگران انتقال دهد. در تاریخ گستره های هنری و انواع

مستمر در آثار هنری است و بس. دو ویژگی های منتقد نوین هنر

اگر کسی می تواند کار هنری خلق کند، می تواند، کارهای هنری دیگران را نیز نقد کند؛ اما در واقع این فرض، صحیح نیست.

حتی اگر همه قادر به خواندن، دیدن و گوش دادن به همه ی رویدادهای فرهنگی مورد علاقه ایشان بودند، تنوع و غنی بودن خلاقیت هنری مدرن و تازگی نظریات، وجود منتقدان حرفه ای را اجتناب ناپذیر کرده است. اما وقتی که مردم روشنفکر برای دستیابی به یک دیدگاه از یک نمایشگاه هنری، یک کنسرت موسیقی یا یک کتاب منتظر می مانند تا منتقد مورد علاقه ایشان، نظرش را در روزنامه بنویسد، این پروسه گاهی مضحک به نظر می رسد. این افراد اعتماد به نفس کافی ندارند.

هنرمندان، نویسندگان و موسیقیدانان نیز در وضعی قرار گرفته اند که احساس می کنند آنچه درباره ی آنها در مطبوعات روزانه یا هفتگی گفته می شود، آنها را به اوج یا حضيض می کشاند. چون عامه ی مردم در تماس مستقیم با هنرمندان نیستند و هم چنین دارای دانش و قابلیت قضاوت درباره ی کارهای هنری نیستند. وجود مفسر و منتقد هنری، لازم و ضروری است. اما این سوال مطرح می شود که چه کسی صلاحیت منتقد بودن را دارد و تفسیر او تا چه حدی اهمیت دارد؟

چه کسانی منتقدان حرفه ای هنر هستند؟ از قرن نوزدهم، این روزنامه نگاران و مقاله نویسان بوده اند که نقد می نوشته اند و گاهی نیز نویسندگان هنری ای وجود داشته اند که کارهای هنری را نقد می کرده اند. به نظر می رسد که منتقد - نویسنده ی خالص -

فعالیت های آفرینشی، بارها پیش آمده که بعضی از مؤلفان به اهمیت آثاری که آفریده اند، واقف نبوده و این منتقدان بوده اند که با نگاه تحلیلی و احساسی خود به کشف این آثار اهتمام کرده اند. به عبارات دیگر، منتقد به ارائه سنجه ها و معیارهای منطقی - احساسی خود، ماهیت واقعی و عینی موجود در اثر را می نمایاند.

با رخدادهای متفاوت تاریخی، هنری دوره های پر فراز و نشیبی را گذرانده و نه فقط معیارها و مشخصه هائی را صورت بندی کرده است بلکه از دیگر سو به فرایافت هائی منحصر به فرد در عرصه نقد دست یافته است. از این منظر، نقد هنری به مثابه تاریخی مدون، پیوسته با جستجویی تداومی جهت اندیشه های جدید توأم بوده و منتقدان با طرح آرای بدیع تلاش کردند تا گستره ی نقد به ضابطه هائی مشخص و منضبط دست یابد.

عمده ترین موضوعی که در مبحث نقد هنری به دیده می آید، مسئله کلیت و یا ساختار اثری است که توسط مؤلف پدید می آید. یعنی پس از آن که یک آفریننده هنری (در هر گستره ای از فعالیت های منتسب به موضوع هنری) به تولید یک اثر اهتمام نمود و آن را در معرض دید دیگران گذارد، آن گاه نقد پای به عرصه ی حضور گذاشته و اعلام موجودیت، می نماید. این حضور از سده نوزدهم به این سو، تا به وضعیتی متفاوت نسبت به سالهای گذشته خود (و حتی ادوار کلاسیک نقد هنری) بوده است.

آن چه که امروزه و در دوران معاصر از نقد هنری استفاده می گردد، نجله ای متمایز از خود واکتشی اندیشه گون از منتقد است که ماحصل وجودی آن، تبیین احساسات پنهان و گوهرهای

آفریده ی قرن نوزدهم باشد، هنگامی که تحولات شدید در سبک هنرها، تفسیر و حمایت از این سبکهای جدید را ضروری ساخت. روزنامه نگاری مانند آمیل زولا که احتمالاً به طور حرفه ای با هنر درگیر نبود نمونه ی برجسته ی دوره ی بحثهای داغ هنری بود. چنین مردانی احساس کردند که لازم است به دفاع از هنرمندانی برخاست که کارشان به درستی درک نشده است. حتی زمانی که زولا واقعا با آنچه که مانه نقاشی می کرد هم رأی نبود، چماق دفاع از مانه را طی دهه ی ۱۸۶۰ به دست گرفت.

این فعالیت روزنامه نگاران قرن نوزدهم (و هم چنین همکاران قرن بیستم آنها) عاملی بود که گرچه گاهی باعث رنجش هنرمندان می شد، اما هنرمندان را از برزخ فراموش شدن محفوظ نگاه داشت. دفاع از امپرسیونیستهایی مانند مانه و پیروانش توسط تعدادی از منتقدان آزاد دهه های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ در فرانسه، با دفاع از امپرسیونیستهای پسین توسط شمار کوچکی از نویسندگان روزنامه ها و مجلات در دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ دنبال شد. البته در این بحثها، مجلات و روزنامه های مخالف نیز زیاد بود - درست همانگونه که در نسلهای بعدی تاکنون بوده است - اما موضوع در سطح وسیعی همگانی شد و سرانجام جنبشهای مختلف هنری تثبیت شدند.

با این وجود، فقط روزنامه نگاران پیشرو تعداد اندکی از مجلات و روزنامه ها طایفه دار جنبش مدرن نبودند چون روزنامه ها و مجلاتی که این روزنامه نگاران در آنها کار می کردند، فی نفسه گذرا بودند و فقط می توانستند با دیدگاههای مردم در یک سطح محدود زمانی در تماس باشند. پس از گذشت

زمانی، وقتی که این منتقدان در حال رشد به طور جدی با موضوع هنر درگیر شدند و از طریق ارتباطاتشان با هنرمندان به اندازه کافی تجربه اندوختند، به سوی فرم های پایدارتر انتشارات رفتند. تک نگاریهایی درباره هنرمندان مورد علاقه یشان یا کتابهایی درباره ی جنبشهای مهم هنری همان زمان، بیشتر اوقات، دلالت از کار این نویسندگان حمایت مالی می کردند.

در نتیجه، منتقدان عصر مدرن بنا به موقع معین زمانی به وجود آمدند نه مثل مورخان هنری قرن نوزدهم که طی یک پروسه ی زمانی دراز مدت و با زمینه ای آکادمیک توسعه پیدا کردند. اکثر اوقات، شغل منتقدان، هنری نبود، در واقع در بعضی موارد، آشنایی آنها با هنرها محدود هم بود. این سوال به طور طبیعی مطرح است و همیشه هم مطرح بوده است که آیا برای یک منتقد، لازم و ضروری است که یک هنرمند باشد تا صلاحیت نقد کردن را داشته باشد؟

اگر چه این نظر، در نگاه اول پسندیده به نظر می رسد، اما تجربه عملی نشان می دهد که در بیشتر موارد کسی که به طور مستقیم و ضرورتاً به طور عاطفی با کار هنری سر و کار داشته باشد دارای نوعی تعصب به نفع یا به ضرر یک سبک معین هنری خواهد بود و این در مقوله ی قضاوت عینی و بی طرفانه نمی گنجد. معمولاً ما با هنرمندانی مواجه می شویم که واکنش شدیدی را علیه آثار هنرمندان دیگر از خودشان نشان می دهند. وقتی احساسات و عمق دلبستگی شخصی این هنرمندان به کار خودشان را در نظر می گیریم، واکنش آنها، نسبت به کار هنرمندان دیگر قابل درک می شود. برای مثال اگر منتقدان ون گوگ به نظر می رسند نامعقول باشند، آنها کسانی

هنر است. گر چه لزومی ندارد که یک منتقد هنرمند هم باشد، اما آشنایی وی با مشکلات واقعی تکنیکی که هنرمند با آنها مواجه است، بخشی ارزشمند از درک هنری منتقد از آن چیزی است که در پروسه خلاقیت هنری اتفاق می افتد. به عبارت دیگر، منتقد باید با بیشتر مواد و ابزار هنری آشنا باشد، تا این تکنیکها را در آثار هنری حس کند.

سه) نقد بر نقادان هنر:

تهاجم به منتقدان به قصد مرعوب کردن آنان و از تأثیر انداختن نظرها و نقدهای ایشان در مورد آثار هنری، سابقه ای طولانی در میان هنرمندان دارد. در تاریخ ادبیات می توان نمونه های متعددی از تعرض های اهل هنر - حتی هنرمندان بزرگ - نسبت به منتقدان سراغ کرد. به طوری که برخی از این اظهار نظرها غالباً از سر خشم، به صورت جمله های قصار در آمده است، و از سوی هنرمندان نسلهای بعد مکرراً به صورت شاهد مثال و سند بی کفایتی و زیان منتقدان برای هنر و هنرمندان، بازگو می شود.

در اینکه در میان منتقدان نیز - مانند هر صنف دیگر - افراد بی کفایت زیاد وجود داشته اند و دارند، یا در موارد متعددی، نقد هنری به شایبه ی حب و بغض یا سلابی شخصی منتقدان آلوده شده است و می شود، بحثی نیست.

اما این، همه ی واقعیت جریان نقد هنری و تبعات و نتایج آن، جزء ارکان و امهات آن نیز نیست. آنچه در این مورد اصالت دارد و در نهایت از نقد بر می آید، سود و فایده و خیر است. هم چنان که در سراسر جهان و در طول تاریخ، با علم به همه ی آفات که می تواند نقد

نبودند به جز هنرمندان امپرسیونیست هم عصر وی که خودشان نیز در گذشته از مقبول نبودن در رنج بودند، اما کارهای امپرسیونیستی پسین ون گوگ را قابل اعتنا نمی دانستند. در دوره ی ما، در حوزه منتقدان بعد از جنگ جهانی دوم هنرمندان زیادی بوده اند که نقدشان، فقط نوشته هایی مبنی بر تحمل نکردن دیدگاههای هنرمندان دیگر بوده است.

نخستین خصیصه ی یک منتقد (یا یکی از اولین خصیصه ها) باید عینیت گرایی و بی طرفی باشد. حتی منتقد غیر هنرمند نیز ممکن است به سبک یا هنرمند خاصی علاقه مند باشد و این ممکن است بر واکنشهایش نسبت به یک سبک متفاوت یا جدید تأثیر بگذارد، و آن را منحرف کند. معمولاً فردی که عینی گرا و بی طرف است، هنرمند نیست و به سبک هنری خاصی با تمام وجودش دلبسته و علاقه مند نیست، در موقع بهتری قرار دارد که منتقدی عادل و بی تعصب باشد.

آشنایی طولانی مدت منتقد، با هنر و هنرمندان، به همان اندازه ی عینیت گرایی و بی طرفی اهمیت دارد و در بعضی جنبه ها از آن هم مهمتر است. این آشنایی باعث می شود که منتقد از مسائل و مشکلات هنری دوره اش آگاه شود. هم چنین منتقد باید از تاریخ هنر، چه در دوره ی معاصر و چه در دوره های گذشته، آگاه باشد. افزون بر آن منتقد با داشتن آگاهی و دانش درباره تاریخ هنر، در می یابد مشکلاتی که وی هم اکنون در نقد و بررسی و ارزشیابی آثار هنری با آن مواجه است، برای منتقدان گذشته نیز مطرح بوده است. شناخت تاریخ هنر، هم چنین روشن می کند که اهداف هنرمندان معاصر، بخشی از چشم انداز طولانی تاریخ



را تهدید کند، سرانجام، رأی بر بقای جریان نقد، و مفید و مثمرتر بودن آن برای هنر داده شده و نقد هنری مانده و هم چنان به کار خود ادامه داده است.

ورود در این بحث و ذکر نمونه‌ها و موارد مستند در این ارتباط، مجال بسیار وسیعتر از این نوشته می‌طلبد. در عین حال که، در نظر اهل فن، فایده و لزوم نقد برای هنر، به حدی بدیهی است که اصولاً نیازی به پرداختن به این مطلب برای آنان نیست. اما به ضرورت و در یک کلام، می‌توان گفت: ادبیات و هنر و نقد هنری، لازم و ملزوم یکدیگرند و همیشه ادبیات و هنر در کشورهایی در مرکز توجه مردم قرار گرفته و رشد و اعتلای کافی یافته، که در آن سرزمین‌ها، نقد، رشد و رواجی قابل توجه داشته است.

اما انتقادات و اعتراض‌هایی که از قول برخی بزرگان عرصه‌ی هنر، در مورد منتقدان شده است - اگر نیک بنگریم - به دلایلی، قابلیت تعمیمی به این گستردگی را - که عده‌ای از امروزیان از آنها مراد می‌کنند - ندارد.

نخست به این دلیل که، به دلیل غلبه‌ی نفسانیت و خود گرایی افراطی در اغلب مردم، از جمله عده قابل توجهی از هنرمندان، در این گروه، معمولاً گرایش غالب به مدح و ستایش شدن است؛ و هر گونه انتقاد و ایرادگیری را که در مجموع به زیان ایشان تمام شود، تاب نمی‌آورند و تحمل نمی‌کنند.

دوم اینکه، هنرمندان، وقتی اثری را پدید می‌آورند، به دلایل متعدد، از جمله تعلق خاطر ناشی از اینکه تمام انرژی، توان و استعداد خود را بر سر آن گذاشته‌اند و نیز اینکه برخی تجارب درونی و پس زمینه‌های ذهنی خود را که در اثرشان منعکس نشده است، در ذهن، به آن اثر اضافه می‌کنند، اغلب، احساس و برداشتی منحصر به خود نسبت به آن دارند. در حالی که احساس و برداشت مخاطبان اثر، لزوماً چنین نیست.

بنابراین، هنرمندان نیازمند آنند که انعکاس اثر خود را در مخاطبان‌شان ببینند تا به ضعفها و قوت‌های آن پی ببرند؛ و در آثار بعدی، ضعفها را کم کنند و قوت‌ها را افزایش دهند.

سه دیگر آنکه، اگر هنرمندان بزرگی گاه به منتقدان ناخفته‌اند، معمولاً برای این کارشان دلایل قابل قبولی داشته‌اند. یکی از این دلایل این بوده که آنان خود واقعاً بزرگ بوده‌اند اما منتقدان هم وطن هم عصرشان در قد و قامت و قواره و ارتفاع آنان نبوده‌اند، چه عقل و انصاف حکم می‌کند که نقد اثر بزرگ یک هنرمند بزرگ را تنها یک منتقد بزرگ انجام دهد. دیگر آنکه انتقاد آنان، صرفاً به منتقدان زمان و کشور خودشان بوده است، نه همه‌ی منتقدان همه‌ی ادوار تاریخ (چه قبل و چه بعد از ایشان)، و مربوط به همه‌ی مکانها و نقاط گیتی.

بنابراین، تکرار سخنان آن هنرمندان بزرگ، تنها از زبان و قلم هنرمندان دیگری که در رتبه و پایه و شرایط تاریخی و فرهنگی آنان قرار دارند شایسته است. حال آنکه متاسفانه، عده‌ای در زمان‌های بعد، بدون توجه به این نکات، سعی می‌کنند به صرف تکیه بر ظاهر سخن آن بزرگان، نسبت به منتقدان خود عقده‌گشایی کرده، برخی ضعفهای حرفه‌ای خود را ببوشانند.